

درس یکصد و هشتاد و ششم:

کیفیت مراتب در علم باری تعالی

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

غررٌ فی مراتب علمه.^۱

در اینجا مطلب قابل بیانی نیست بلکه مسائلی که در این [غرر] هست بیشتر جنبهٔ روایی دارند تا جنبهٔ فلسفی، به جهت اینکه عقل هیچ وقت این مطالبی را که ایشان در اینجا دارند اثبات نمی کند. گرچه ما می توانیم از نقطه نظر سلسلهٔ طولیه و سنخیت بین معلول و علت مراتبی را برای علم باری به نظر بیاوریم، این به جای خودش محفوظ، اما اینکه حتماً باید این مطالبی که در اینجا هست مضبوط باشد نه خیر این طور نیست.

عدم اثبات کیفیت مراتب مشیّت الهی با

ادلهٔ عقلی و فلسفی

هیچ وقت عقل اثبات لوح و قلم نمی کند یا هیچ وقت عقل اثبات قضاء و قدر نمی کند. در اینکه یک مشیّت الهی بر این نظام عالم حاکم است بحثی

^۱ . منظومه، ج ۴، ص ۶۰۸.

نیست اما اینکه مراتب مشیّت به این کیفیتی است که در اینجا ذکر شده است، نه این طور نیست بلکه روایاتی که در اینجا هستند نحوهٔ نزول مشیّت و ارادهٔ پروردگار را در عالم ممکنات بیان می کنند که یک مقام اراده داریم بعد یک مقامی داریم که در آنجا لوح محفوظ هست پایین تر از آن لوح محو و اثبات هست، یک قلم، قلم تقدیر هست که عقل بسیط است، یک عقول جزئیّه داریم و ... اینها دیگر چیزهایی است که بعضی از آنها به کمک روایات است و بعضی از آنها هم کلیاتش را عقل می تواند اثبات کند همان طور که عقول عشره و امثال ذلک را مرحوم حاجی و اینها با همین استدلال فلسفی به اثبات رسانده اند، - حالا تا چه اندازه در این استدلالشان موفق هستند یا نیستند - بالأخره عقل یک سلسله مراتب طولیه ای برای اینها در نظر می گیرد اما اینکه به این کیفیت باشد، نه بلکه ممکن است از روایات و اینها استفاده بشود. تازه در خود همین ها هم حرف هست که منظور چیست و هر کسی یک طور معنا و تفسیر کرده است آن دیگر بسته به خود

مفسّر و مبین است.

اما در این حرفی نیست که علم خداوند متعال به طور کلی دارای مراتبی است، به جهت اینکه خداوند متعال همان وجود بحت و بسیط است و در این وجود بحت و بسیط جمیع تعینات منطوی است و در آن، همه اینها خوابیده است بنابراین ما یک علم به ذات داریم و یک علم به تبعات ذات و لوازم ذات داریم؛ علم به ذات، علم به لوازم و تبعات ذات را هم لازم می گیرد مرحوم حاجی همین طور می فرمایند. و همین طور خود لوازم بر طبق سلسله طولیه یکی پس از دیگری هستند؛ علم به آن لازم، علم به ملزومش را لازم می گیرد و آن علم به ملزوم دیگر را و هَلُمَّ و جراً. این سلسله طولیه علیّه، علم به هر علتی اقتضای علم به معلول را هم طبعاً خواهی نخواهی خواهد کرد. این مراتب علم پروردگار می شود اما به این کیفیتی که لوح است و قلم است و قضاء و قدر است و امثال ذلک ما می توانیم بگوییم که دلیل فلسفی ندارد اما در روایات تعبیراتی از این قبیل آورده شده اند.

تلمیذ: اینکه از باب برهان نمی شود آیا از باب

تمثیل هم نمی شود؟!!

استاد: ببینید ما برای هر مرتبه نیاز به یک دلیل داریم. در اینکه هر سلسله علّیه، سلسله معلولیه را اقتضا می کند و هر سلسله معلولیه، یک سلسله علّیه را اقتضا می کند این مسئله فلسفی است و در این حرفی نیست و علم به علت علم به معلول را اقتضا می کند و علم به معلول علم به علت را اقتضا می کند آن وقت آن *علة العلل* از نقطه نظر احاطه و سببی نسبت به معلولات خودش هر علم به علتی علم به معلول های پایین تر را لازم می گیرد و هر علم به معلول خاصی، علم به علت خودش را اقتضا می کند؛ اگر ما تامّ بگیریم علم به جمیع علل را اقتضاء می کند. این مراتب علم پروردگار می شود. به این کیفیت می توانیم بگوییم، اما اینکه حالا چند مرتبه است که بعضی ها ده تا ذکر کرده اند، بعضی ها بیشتر و بعضی ها کمتر ذکر کرده اند ما برای اینها دلیل فلسفی نداریم اقامه کنیم ولی به طور کلی از جهت سنخیت بین علت و معلول و از جهت اینکه «*بسيط الحقيقة* *كُلّ الأشياء*» و از نظر اینکه مسئله به مسئله وحدت

وجود [برمی گردد] و جمیع تعیّنات داخل در آن
وجود بحث و بسیط هستند و آن صرف الوجود جامع
همه تعیّنات و کثرات هست از این نقطه نظر طبعاً
مراتب علم پیدا خواهد شد و کسی که عالم به اصل
وجود هست به تبعات و لوازم آن هم عالم است و
نمی شود [نباشد].

فرض کنید که کسی واقعاً عالم به این مایع هست
ولیکن به خصوصیات آن مایع اطلاع نداشته باشد،
مثلاً اگر این مایع از آب، شکر، آلبالو و فلان ترکیب
شده است ... یا شما فقط شکلی از این می بینید، این
یک چیزی است اما اینکه بگوییم: این واقعاً به این
مایع آگاه است اما به ترکیبش آگاه نیست، خب این
جاهل است، اینکه نمی شود. بله، این شکر است و
تازه به شکر هم باید اطلاع پیدا کند که خصوصیتش
چیست به آن آلبالو هم باید اطلاع پیدا کند به مایعش
هم باید اطلاع پیدا کند که آن مایع از چه ترکیب شده
است؛ اکسیژن است هیدروژن است، فلان است،
اینها باهم ترکیب شده اند و آب را تشکیل داده اند
شکر هم از این طرف نمک هم از آن طرف تا اینکه این
معجون درست شده است، این هست. بنابراین آن

عالم به خفیّات و به اسراری که بر اصل وجود اطلاع دارد بلکه اصلاً اصل وجود او است و اصلاً وجود ناشی از او است و مبدأ همه وجود او است چگونه ممکن است به تعیّنات آن وجود اطلاع نداشته باشد؟!

تأخر رتبی علم پروردگار بر تعیّنات مادون

پس علم به ذات، علم به تعیّنات ذات و لوازم ذات را لامحاله لازم گرفته است و آن لوازم ذات هم دارای سلسله طولیه است. بنابراین علم خدا هم دارای مراتب می شود؛ یک مرتبه از مرتبه دیگر مقدّم است؛ تقدّم او تقدّم رتبی و طبعی است، نه تقدّم خارجی و تقدّم زمانی، همان طور که خود علت بر معلول تقدّم طبعی و رتبی دارد نه زمانی، علم پروردگار هم بر تعیّنات مادون، تأخر رتبی دارد نه تأخر زمانی، به جهت اینکه علم به علت بر علم به معلول در مرحله وجود خودش مقدّم است. درست شد؟! ولی این تقدّم زمانی نیست که اوّل اطلاع پیدا کند بعد...، عیناً مثل خود ما است؛ علم به ذات خودمان علم حضوری برای ما است ولی در خود

همین ذات هم چیزهایی خوابیده است مسائلی خوابیده است؛ ما در این ذات غضب داریم، شهوت داریم، رحمت داریم، رأفت داریم، فکر داریم، عقل داریم، وهم و خیال داریم، لذت و غیر لذت داریم، اینها مسائلی است که در ذات ما نهفته است. وقتی که ما ذات را در نظر می گیریم، مُجملاً تمام لوازم ذات را هم پیش خودمان حاضر می بینیم ولی این علم به نفس بر علم به آثار نفس مقدم است. چون نفس جنبه علی دارد و مُنشیء و موجد صفات خودش است. ما نمی توانیم بگوییم که اوّل علم به نفس پیدا می کنیم بعد از یک ساعت علم پیدا می کنیم که یک متخیّله ای هم داریم بعد از دو ساعت می بینیم که عجب ما یک قوه عاقله ای هم داریم، بعد از سه ساعت....

ممکن است از دید ما مخفی باشد ولی حضورش که مخفی نیست، حضور دارد ولی علم به علم نداریم؛ علم به علم وقتی برای ما پیدا می شود که تأمل کنیم.

علت دستور به بزرگان نسبت به توجه به

نفس

این دستور ذکری که می دهند و توجه به نفس و امثال ذلک برای چیست؟! اینها همه اش برای همین است که انسان دائماً در خودش برود و آنچه را که خدا در او به ودیعه گذاشته است یکی یکی برایش مُنکشف شود که چه چیزهایی دارد چه ربطی دارد چه خصوصیتی دارد. درحالی که تمام اینها پیش ما علم حضوری دارند و ما خودمان با همین ها داریم داد و ستد می کنیم و اینها را به کار می گیریم و با اینها داریم میان مردم و خودمان و بین مسائل خودمان - با همین ها - ربط برقرار می کنیم گرچه خودمان غافل هستیم. مثلاً شخصی که شروع می کند یک مسئله ای را حل کردن آیا در ذهنش هست که من الآن با قوه عاقله خودم دارم این مسئله را حل می کنم نه با قوه وهمیه؟! آیا چنین فکری در نظر کسی می آید؟! نه، یا اینکه فرض کنید شما می خواهید به کسی محبت کنید [آیا در ذهن شما هست که] من الآن از روی صفت حبّ دارم با این برخورد می کنم نه از روی صفت غضب؟! هیچ وقت این چیزها در ذهن نیست

ولی در عین حال داریم با اینها داد و ستد می‌کنیم و کار انجام می‌دهیم پس معلوم می‌شود تمام این صفات پیش ما حضور شهودی دارند گرچه ما علم به علم آنها نداشته باشیم. درست شد؟!!

علم به نفس، علم به جمیع اینها را لازم گرفته است در عین حال که ممکن است انسان از این غفلت پیدا کند. حالا در مورد علم ربوبی این حرف‌ها غلط است چون در مورد علم ربوبی، علم به ذات علم به تمام تعینات و لوازم ذات را دربردارد چون اینها جدای از ذات نیستند، چطور ممکن است خداوند متعال علم به ذات خودش داشته باشد ولی به لوازم خودش اطلاع نداشته باشد و بعداً برای او حاصل بشود؟! چه بعدی، چه زمانی، چه تأخری؟! مگر در آنجا تأخر وجود دارد؟!!

من باب مثال خدا الآن علم به لوازم [ندارد]! [می‌گوید: «بگردیم و ببینیم این روزی ماه و خورشید چه می‌شود! هان! حالا به‌راستی درست شد!» مثلاً زیدی در بیرون آمد یک صغری و یک اصغری با همدیگر یک کبری و اکبری نمی‌دانم فرض کنید که یک تقی و یک تقیه‌ای یک نقی و

نقیه‌ای اینها با همدیگر - تاء تأنیث بر مؤنث حقیقی
دلالت می‌کند، مؤنث حقیقی فرقی با مؤنث مجازی
چه باشد؟! (مزاح)

حالا این ماه و خورشید و زمین بگردند تا ببینیم
یک زیدی درست می‌شود! این حرف‌ها نیست بلکه
تمام اینها در علم و در صُقع ربوبی به مرحلهٔ شهود
و مرحلهٔ حضور است و علم به ذات، علم به جمیع
این تعینات را دربر گرفته است گرچه یکی از اینها از
نظر علم مقدّم هستند، خب باشند. پس به یک لحظه،
نه لحظهٔ زمانی بلکه یک لحظهٔ دهری - حالا ما
اسمش را لحظهٔ دهری بگذاریم - هم ذات علم به
خودش دارد هم علم به لوازم تا فیها خالدون آن را
دارد.

تلمیذ: یعنی اختلاف رُتبی است؟

استاد: بله فقط رتبی و تبعی.

تلمیذ: یعنی در واقع علم اجمالی راه ندارد

همه‌اش علم تفصیلی است؟

استاد: همه‌اش تفصیلی است اجمال اصلاً وجود

ندارد.

تلمیذ: اجمال هر جا که باشد دلیل بر نقص است.

استاد: احسنت، بله همین طور است اجمال باشد

دلیل بر نقص است چون اجمال مرحله خفاء ظهور
است و خود خفاء نقص است.

این مطالبی است که مرحوم حاجی می فرمایند و

البته بعضی از اینها به طور کلی کاملاً درست است

گرچه در خصوصیات این مراتب را [ذکر] کرده اند

و روایت را به مطالب فلسفی حمل کرده اند و به این

کیفیت ایشان این کار را انجام داده اند.

غُرُّ فِي رَدِّ حُجَّةِ الْمَشَائِينِ عَلَى كَوْنِ عِلْمِهِ
تَعَالَى بِالْإِرْتِسَامِ.^۱

مشائین گفته اند که علم خداوند متعال ارتسامی

است؛ مثل عکاسی می ماند که نقش بسته است، خدا

هم یک لوحی دارد و این عکس ها رفته و به آن

چسبیده است! منتها لوح عکاسی یک تابلوی مثلاً

سه در چهار متر است یا من باب مثال یک در دو متر

است اما لوح خدا کهکشانش است! گفت:

درخت گردکان به این بزرگی *** درخت خربزه الله اکبر!

تلمیذ: اینها در واقع خدا را مثل خودمان

۱. منظومه، ج ۳، ص ۶۰۴.

لزوم وجود راهنما برای رسیدن به عقل

تامّ

استاد: همین دیگر، با همین ذهن خدا را درست می کنند دعوی مرحوم آقا سید احمد کربلایی همین است می گوید که هیچ وقت معلول نمی تواند به کُنه علت پی ببرد چون رتبه او رتبه ناقص است و رتبه ناقص نمی تواند رتبه کامل را حیازت کند. این همین را می گوید؛ می گوید: هرچه شما برای خدا بتراشید همین است. بله، این عقل ما با این نقص خودش می تواند راه پیدا کند البته نه تنها خودش بلکه به وسیله راهنما. اگر خودش بود پس فعلیت در خودش فعلیت تامه بود [باید] توسط راهنما راه برای رسیدن به آن عقل تامّ را پیدا کند. اما اینکه خود ما به تنهایی بتوانیم این راه را طی کنیم، هیچ چیزی نیست غیر از اینکه دور خودمان پیچیده ایم.

عدم معرفت آقایان صاحب رساله نسبت

به خدا و مسائل آخری

شما به این آقایان با این ریش سفید و رساله نگاه کنید ببینید نظرشان نسبت به خدا، قیامت، حوری و

این حرف‌ها چیست! من یک وقت در مجلسی بودم خیلی از اینها هم بودند راجع به جماع در بهشت بحث می‌کردند که حالا در آنجا جماع هست آیا غسل دارد یا ندارد؟! بعضی‌ها می‌گفتند: در آنجا حوض کوثر هست اگر جُنُب بشوی در کوثر غسل می‌کنی! اصلاً اینها نمی‌فهمند که حساب و کتاب آنجا با اینجا دوتا است؛ آنجا عالم شهوت نیست بلکه عالم بهاء و بهجت فقط به خود روح سوای این مسائل حیوانی برمی‌گردد. یعنی واقعاً به چرندگویی افتاده بودند! حالا این یک بحث بود، بعد در خودِ خدا رفتند که خدا در آنجا تجلّی می‌کند چه نحوه‌ای است؟! یکی گفت: مثل تجلی موسی می‌ماند ما غش می‌کنیم! یکی گفت: پس در بهشت همه غش می‌کنند؟! پس چه وقت به حال می‌آیند؟! اینها که رساله دارند این حرف‌ها را می‌زدند، من شوخی نمی‌کنم! با ریش سفید ... یعنی انگارنه‌انگار اصلاً به‌طور کلی یک ذره‌ای از آن حقایق و معانی اصلاً در وجود اینها نرفته است.

ما یک دفعه به دعوت جناب آقای آقا شیخ ...
[به] شمال رفته بودیم ایشان یک اقوامی در آنجا

دارند که خیلی از ما خوب پذیرایی کرد. شب در آنجا صحبت بود راجع به اینکه در روز قیامت خلاصه آن حوری‌ها برنامه ندارند. به او گفتم: هر کاری می‌خواهی در همین دنیا بکن! خلاصه من به تو گفتم که آنجا این خبرها نیست! گفت: بهشتی که حوری‌اش نداشته باشد اصلاً آن بهشت را نمی‌خواهم! (مزاح) گفت: آن بهشتی که حوری نداشته باشد آن بهشت را نخواستم! نمی‌دانم از ما ناراحت هم شد یا نه.

تلمیذ: در اینجا بعضی‌ها هستند جهنم را بهتر می‌پسندند و می‌گویند که در جهنم ام‌کلثوم [خواننده مشهور مصری] هست ولی در بهشت هرچه پیرزن و پیرمرد و...!

استاد: بله، خلاصه جهنم اوضاعش [بهتر است] جهنم گرم‌تر است! خلاصه محفل گرمی است به او می‌خورد! (مزاح)

در هر صورت این‌طوری است دیگر اینها عوام هستند. گفت:

اگر به یکی از اینها بگویند که این حالی که برای انسان به واسطهٔ یک انکشاف و یک مسئلهٔ علمی پیدا می‌شود به مراتب از مسائل کذا [بالا تر است] اصلاً نمی‌فهمند که چه هست! اصلاً ادراکش نمی‌کنند که اصلاً چه اوضاعی هست. اینها اصلاً نمی‌فهمند لذا همین مقدار با آنها صحبت می‌شود و به همین کیفیت صحبت می‌شود.

مطالبی که در باب بهشت و جهنم در روایات وجود دارد به مقدار فهم مردم است

بسیاری از این روایات که در این زمینه هست به خاطر همین جهت آمده است. امام صادق یا امام باقر علیهما السلام نمی‌توانند آن مطلبی را که به جابر بن یزید جُعی می‌گویند را مثلاً به یک عرب بادیه‌نشین که حالا از آن طرفِ یمن آمده است بگویند؛ نمی‌توانند یک مطلب علمی بگویند. حضرت یک چیز می‌گوید و او هم برای قوم و

^۱. مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بخش ۱۰۰ - بیان این خبر کی «كَلِّمُوا النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ لَا عَلَى قَدْرِ عُقُولِكُمْ حَتَّى لَا يَكْذِبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ».

خویش هایش نقل می کند [و] پخش می شود که امام باقر این طور فرمودند.

تلمیذ: اینکه این حقیقت بیان نشده است آن وقت

از نظر صدق و کذب چه می شود؟!

استاد: بیان حقیقت شده است نه اینکه نشده است

ولی در خور فهم این شده است مثلاً می گوید: یک

حورالعینی هست که...

کیفیت پاسخ دادن به بچه‌هایی که درباره

معرفت خدا سؤال می کنند

تلمیذ: مثلاً بعضی وقت‌ها بچه از ما راجع به خدا

سؤال می کند و یک چیزهایی به او می گوئیم و واقعاً

خودمان هم احساس می کنیم که این دیگر به اندازه

فهمش است اما احساس می کنیم که این صدقی

ندارد.

استاد: ببینید همان قدر که ملاکی وجود داشته

باشد کافی است. مثلاً اگر بخواهید بچه‌ای را از برق

پرهیز دهید می گوئید که داخل پریز لولو است ولی

آیا واقعاً شخصی این پشت هست که گاز می گیرد؟!

اینکه نیست. بچه به خاطر همان لولو پرهیز می کند،

وقتی که بزرگ می شود می فهمد که منظور از لولو

همان جنبهٔ خطری آن ملاک است.

این روایات هم همین است، اینها که می گویند که یک حورالعینی هست که این طور این طور این طور و نشستن با این چه کیفی دارد، برداشت افراد تفاوت می کند؛ یکی منظور از نشستن را به معنای مجامعت به حساب می آورد، یکی منظور از نشستن را به معنای ارتباطات و بارقه ها و جاذبه هایی که از این روح به این روح می رسد به حساب می آورد، اینها دو چیز است. اگر یک وقت امام بگوید که شما در روز قیامت همین جریان را دارید و به همین کیفیت و با همین جماع می کنید و این خلاف می شود و نمی شود چون حضرت دروغ نمی گوید ولی یک وقت می گوید که مصاحبت با حورالعین این چیزها را دارد، حالا آن شخص خیال می کند که منظور مجامعت است. وقتی من می فهمم که آن دنیا عالم شهوت نیست و اصلاً اساس التذاذ این مجامعت بر شهوت است و اگر آن نباشد که

چرا آدمی که فرض کنید اخته اش کرده اند اصلاً هیچ چیز نمی شود؟! حالا بر فرض که التذاذ می فهمد اگر جنبهٔ شهوانی نباشد اصلاً التذاذی نیست. اصلاً

گاهی اوقات شده است که بعضی‌ها نقل می‌کنند که اصلاً در حالتی هستند و در یک وضع و موقعیتی هستند که اصلاً به‌هیچ‌وجه من‌الوجه احساسی نمی‌کنند، انگار اصلاً ادراک ندارند، هیچ! انگار نه‌انگار! هیچ برایشان ندارد، اصلاً نه التذاذی دارد نه هیچ درعین حال که جنب هم می‌شوند و باید حمام هم بروند و غسل هم کنند و این کیفیت.

و این مسئله، مسئله التذاذ است آن‌وقت در عین حال همان‌ها مثلاً نقل کرده‌اند گاهی اوقات از مصاحبت با زنشان در بعضی از حالات که آن هم در یک حالت روحانی هست یک حالت معنوی برایشان پیدا شده است که هزارتا این مجامعت ابداً به آن نمی‌رسد بدون اینکه جنبه شهوی داشته باشد.

اینها مسائلی است که پیش می‌آید، حالا برای خود ما نمی‌دانم پیش آمده یا نیامده است ولی بالأخره شاید خواهد آمد این هم یکی از چیزهایی است که ممکن است در راه و در سلوک برای بعضی‌ها [پیش بیاید] البته حالا لازم نیست برای همه باشد ولی بالأخره به این می‌رسد که یک حالاتی ولو

با همین ... و حتی خودِ او هم ممکن است نفهمد. عجیب اینجاست که او از نفسش بهره‌مند می‌شود ولی خودِ زن هیچ احساس نمی‌کند همین طور بیر بیر درودیوار را نگاه می‌کند و اصلاً متوجه قضیه نیست. این خیلی مهم است که انسان با باطن و سرّ او ارتباط پیدا می‌کند ولی خودش هم توجه ندارد و اصلاً مسئله شهوت اینجا در کار نیست ابداً، مثل اینکه شما با رفیقتان نشسته‌اید و خیلی مست و کیف می‌نشینید و هیچ مسئله شهوی اصلاً وجود ندارد این هم همین است. لذا چون اینها دستشان کوتاه است نمی‌توانند به این مطالب برسند، دیگر به همین کیفیت است.

تلمیذ: قبلاً شما فرموده بودید انسان حتماً باید زن بگیرد والاّ کسی ازدواج نکند سلوک نداشته و حرکتی ندارد به خاطر همین است؟

امر به ازدواج برای سالک، به خاطر مسائل

شهوی نیست

ناقص بودن سیر کسی که ازدواج نکند

استاد: بله این اصلاً به شهوت مربوط نیست،

اصلاً به شهوت کاری نداریم، یک مسائلی به واسطه

همین ارتباط نفسانی بین زن و مرد برای انسان پیدا می‌شود که اصلاً به شهوت مربوط نیست، اصلاً اینها ربطی به قضیه شهوت ندارد. یک حالاتی برای او پیدا می‌شود که به آن حالتِ جمعیت می‌گویند چون زن و مرد دو مظهر متکاملهٔ نزول پروردگار هستند و کسی که زن نگیرد از نقطه نظر سیر خودش ناقص است و یک لنگه کم دارد، زن هم همین‌طور فرق نمی‌کند ولو که زنش اصلاً زن فاسقی باشد فرق نمی‌کند، یک ارتباطی از این زن در او پیدا می‌شود که آن جمعیت او را حفظ می‌کند، اگر نباشد پیدا نمی‌شود، هر کسی می‌خواهد [جمعیت او را] حفظ می‌کند.

تلمیذ: آن وقت دو تا و سه تایش که دیگر مسئله‌ای ندارد؟!

استاد: نه آن اصلاً به این ربطی ندارد.

تلمیذ: چون جمعیتش بیشتر می‌شود! (مزاح)

استاد: بله جمعیت بیشتر می‌شود!

غُرُّ فِي رَدِّ حُجَّةِ الْمَشَائِينِ عَلَى كَوْنِ عِلْمِهِ
تَعَالَى بِالْإِرْتِسَامِ.

وَقُولُهُمْ عِلْمُهُ الْأَشْيَا - مَفْعُولُ عِلْمِهِ - فِي الْأَزْلِ
لَا يَخْلُوا إِمَّا بِأَنَّ لَا شَيْئِيَّةَ لَهَا ماهِيَّةٌ و وجوداً و إِمَّا

بِأَنَّ لَهَا شَيْئَةً مَاهِيَةً فَقَطْ وَ إِمَّا بِأَنَّ لَهَا شَيْئَةً وَجُودٍ
أَيْضاً.^۱

«اینهایی که می گویند علم پروردگار در ازل است
قول اینها خالی نیست» خبر «قَوْلُهُمْ»، «بِمَثَل» است
که در پایین صفحه آمده است؛ قول اینها به مثل
قدرت و غیر قدرت نقض می شود، حالا راجع به
قول اینها تفصیل می دهد که کدام یک از این شش
نحو را اینها قصد کرده اند. یا اینکه منظور اینها این
است که اصلاً شیئی برای این اشیاء نیست نه
ماهیت و نه وجود. پس علم خدا به چه تعلق گرفته
است؟! چیزی که اصلاً ماهیت و وجود ندارد،
صورتش چگونه مرتسم می شود؟! «یا اینکه اینها
شیئت دارند ولی شیئیشان وجود نیست و ماهیت
است یا اینکه آنها [علاوه بر ماهیت] وجود هم دارند»
یعنی اشیاء از ازل بودند و وجود هم داشتند.

و الوجودُ إمَّا ذهنيٌّ و إمَّا عينيٌّ و الذهنيُّ إمَّا
بِنَحْوِ الْإِرْتِسَامِ و إمَّا بِنَحْوِ الْإِتْحَادِ. و العينيُّ إمَّا
وُجُودٌ تَجَرُّدِيٌّ و إمَّا وُجُودٌ مَادِيٌّ و الْكُلُّ بَاطِلٌ
سوى واحدٍ مِنْهَا.^۲

۱. منظومه، ج ۳، ص ۶۰۴.

۲. منظومه، ج ۳، ص ۶۰۴ و ۶۰۵.

«حالا این وجود یا ذهنی است یا عینی است»،
 نمی‌شود که عینی باشد چون یعنی - بنا بر مطلب
 آقایان - ما در ازل بودیم! پس باید ذهنی باشد «و
 ذهنی یا نقش بسته است یا به‌نحو اتحاد است» و
 ارتسام نیست یعنی آن وجود علمی و وجود ذهنی با
 وجود ذات متحد است. «حالا این وجود عینی یا
 وجود تجردی است» که همان مُثُل افلاطونی است
 یعنی ما در ازل بودیم اما نه به این وجودِ گوشت و
 استخوان بلکه به یک وجود مجرد بودیم که حقیقت
 ما را تشکیل می‌دهد و آن کلی است. «یا وجود مادی
 بوده است و تمام اینها باطل‌اند فقط یکی از اینها
 درست است»، حالا آنچه که درست است ایشان
 می‌گویند که همان به‌نحو وجود تجردی است که
 همان جنبهٔ مُثُل داشته باشد. البته مشائین این را قبول
 ندارند اما ایشان اثبات می‌کنند.

فَأَشَرْنَا إِلَى الثَّالِثِ بِقَوْلِنَا إِمَّا بِالْإِرتْسَامِ فِي الذَّاتِ
 حَصَلَ فَهُوَ الْمَطْلُوبُ. وَ إِلَى السَّادِسِ بِقَوْلِنَا وَ إِلَّا
 الْخَلْقُ كَانَ أَزَلِي - وَقَفَّ بِالسَّكُونِ عَلَى لُغَةٍ - وَ إِلَى
 الْأَوَّلِ بِقَوْلِنَا أَوْ مَيِّزُهُ وَ عِلْمُهُ لَمْ يَحْصُلْ.^۱

۱. منظومه، ج ۳، ص ۶۰۵.

حالا یکی یکی به این شش تا اشاره کردیم؛ «ابتدا سراغ سومی آمدیم که ایشان گفتند: وجود یا ذهنی است به نحو ارتسام؛ یا به واسطه ارتسام در ذات پیدا می شود که همین مطلوب است»؛ این وجود، ذهنی است و ارتسامش در ذات است. «به قول ششم اشاره کردیم که وجود، وجود مادی است و در ازل بوده است والا اگر وجود، وجود مادی باشد خلق ازلی است» یعنی از ازل همه ما بودیم یعنی همین بدن. «این وقف به سکون است» و دیگر «ازلیاً» نگفتیم و «ازلی» گفتیم. این هم باطل است. «و به قول اوّل اشاره کردیم که نه ماهیت دارد و نه وجود، میز این علم و علم پروردگار و آن شیء حاصل نمی شود»؛ یعنی علم این به امر معدوم تعلق گرفته است که لا میز بین الأعدام دیگر! بین عدم و عدم میزی نیست تازه اگر ما عدم زید را از عدم عمرو تصور کنیم، بالأخره زید و عمرو را تصور کرده ایم که می گوئیم: عدم این با عدم آن فرق می کند. اصلاً می گوئید که نه ماهیت دارد، نه وجود، پس این چیست؟! پس این علم به چه تعلق می گیرد؟! این میز در چیست؟! میز این از آن چه میزی است؟! عدم محض است مثل

این است که آدم کوری را در اطاق تاریک بیاورند و به او بگویند که در اینجا چند چیز است؟! چند چیز در اینجا وجود دارد؟! می گوید که من اصلاً هیچ نمی فهمم، چه چیزی را بگویم؟! می گویند که خوب فکر کن! می گوید که این به فکر مربوط نیست! این به چشم مربوط است، من باید ببینم تا اینکه بگویم. یا اینکه به من بگو که این هست این هست این هست تا من وجود و عدمش را تصور کنم، من چشم ندارم و تو هم که به من نمی گویی پس من دیگر بخواهم چه چیزی را تصور کنم؟! این چه میزی از وجود تا وجود یا از عدم به عدمی در اینجا هست!؟

و العلمُ مضافٌ إِلَى الْمَفْعُولِ و الضَّمِيرُ عَائِدٌ إِلَى الْخَلْقِ و أَفْرَادُهُ مُرَاعَاةً لِلْفِظِ الْخَلْقِ.^۱

علم اضافه به مفعول شده است و ضمیر به خلق و افرادش برمی گردد (علم به آن خلق حاصل نمی شود، حالا چرا ما «علمه» گفتیم؟) این مراعات لفظ خلق است.

خلق گرچه معنای جمعی دارد اما لفظی است.

۱. منظومه، ج ۳، ص ۶۰۵.

و إِلَى الثَّانِي بِقَوْلِنَا أَوْ يَتَّبْتُ الْمَعْدُومَ.^۱

به دومی (که ماهیتش باشد) اشاره کردیم یا اینکه معدوم ثابت شود.

درحالی که ما گفتیم: واسطه بین وجود و عدم - که تقرّر باشد - نداریم یعنی چیزی ماهیتش باشد و وجودش نباشد که این ثبوت معدوم است.

و إِلَى الْخَامِسِ بِقَوْلِنَا أَوْ يَكُنْ - تَامَةً - مُثْلُ أَفَلَاطُونِيَّةِ.^۲

به پنجمی اشاره کردیم که «یکن» تامّه بگیریم یا اینکه مثال‌های افلاطونیه است (که این را آقایان خودشان قبول ندارند).

و إِلَى الرَّابِعِ بِقَوْلِنَا أَوْ غَيْرِهِ كَاتِّحَادِ الْعَاقِلِ وَ الْمَعْقُولِ وَ امْتَنَعَ التَّالِي لِكُلِّ مِنْ هَذِهِ الشَّرْطِيَّاتِ بِمِثْلِ خَبَرٍ لِقَوْلِنَا قَوْلُهُمْ قُدْرَةٌ وَ غَيْرِهَا كَالْإِرَادَةِ انْتَقَضَ لِأَنَّ الْقُدْرَةَ أَيْضاً أَزَلِيَّةٌ تَقْتَضِي مَقْدُوراً حَتَّى الْقُدْرَةَ عَلَى الْمَكُونَاتِ لِأَنَّهَا أَيْضاً أَزَلِيَّةٌ تَقْتَضِي الْمَكُونِ فَيَلْزَمُ أَزَلِيَّتُهُ وَ الصُّورَةُ هُنَا لَا تَكْفِي لِأَنَّ وُجُودَهُ الْعَيْنِي أَيْضاً مَقْدُورٌ.^۳

«و اشاره به چهارم کردیم که می‌گوییم: یا غیر از این پیدا می‌شود مثل اتحاد عاقل و معقول» که این

۱. همان.

۲. همان.

۳. منظومه، ج ۳، ص ۶۰۵.

آقایان در اینجا هم این اتحاد عاقل و معقول را قبول ندارند. «تمام این تالی‌ها برای هر کدام از این شرطیات ممتنع است.» این باطل است چون تمام این آقایان که این مطالب را می‌گویند این را قبول ندارند، خودشان معتقد به این نیستند چون مُثُل افلاطونیه را قبول ندارند، ثبوت معدوم را قبول ندارند، اتحاد عاقل و معقول را قبول ندارند؛ هیچ‌کدام از اینها نمی‌توانند این را معتقد باشند. «بمثال» خبر برای «قولهم» است. به مثل قدرت و غیر قدرت مثل ارادت نقض می‌شود چون قدرت هم ازلی است.» حالا شما راجع به قدرت چه می‌گویید؟! «این قدرت اقتضای مقدوری را می‌کند حتی قدرت بر مکوناتی که ابداعیات هستند و اینها جنبه مادی ندارند این هم بالأخره یک مقدوری را می‌خواهد.»

شما از اوّل علم و قدرت را به معنای اضافی گرفته‌اید بعد در آن گیر کرده‌اید قدرت هم ازلی است. وقتی که قدرت ازلی باشد - قدرت را که نمی‌گویید: حادث است بلکه ازلی است - قدرت

مقدور می‌خواهد پس مقدورش هم ازلی باید باشد
 «چون مکنونات هم ازلی هستند و مکنون را اقتضا
 می‌کند پس ازلیت همان که تکوین شده است لازم
 می‌آید که آن‌هم باید ازلی باشد. شما نمی‌توانید در
 اینجا بگویید که خود مکنون ازلی نیست و صورتش
 در اینجا هست، دیگر صورت کفایت نمی‌کند چون
 وجود عینی هم مقدور است» بنابراین وقتی که
 خداوند متعال بر یک شیء قدرت داشته باشد آیا در
 ازل قدرت بر وجود مادی دارد یا الآن این قدرت را
 پیدا کرده است؟! اگر بگویید: الآن پیدا کرده است
 که این خیلی باطل است، باید بگویید که این قدرت
 بر وجود مادی از ازل بوده است، اینکه از ازل بوده
 است پس ما هم از ازل بودیم. این باطل است. الآن
 که قدرت بر ما پیدا نکرده است از ازل قدرت پیدا
 کرده است قدرت ازلی مقدور ازلی را اقتضاء می‌کند
 که انقلب الأمرُ إلى أوله.

و الحلُّ أن لم يُعَنَّ معناها أي مَعْنَى الْعِلْمِ وَ
 الْقُدْرَةِ وَ غَيْرِهِمَا الْعَرَضُ يَعْنِي قَدْ يُطْلَقُ الْعِلْمُ وَ
 نَظَائِرُهُ وَ يُرَادُ بِهَا مَعَانِيهَا الْإِضَافِيَّةُ الْعَرَضِيَّةُ وَ لَا
 شَكَّ أَنَّهَا بِهَذَا الْإِعْتِبَارِ مُتَأَخِّرَةٌ عَنِ وُجُودِ مُتَعَلِّقَاتِهَا
 وَ لَيْسَتْ صِفَاتٌ كَمَالِيَّةٌ لَهُ تَعَالَى وَ قَدْ تُطْلَقُ وَ يُرَادُ
 بِهَا مَبَادِي تِلْكَ الْإِضَافَاتِ وَ هِيَ مُتَقَدِّمَةٌ عَلَى وُجُودِ

الْمُتَعَلِّقَاتُ وَ لَا مَدْخِلِيَّةٌ لِغَيْرِهِ تَعَالَى فِي تَثْمِيمِ ذَاتِهِ أَوْ صِفَاتِهِ.^۱

«حل این قضیه چیست؟! اینکه معنای این علم و قدرت و غیرهما که به معنای عَرَض قصد نشده است یعنی گاهی علم و نظایرش اطلاق می شود و معانی اضافیۀ عرضیه اراده می شود. شکی نیست که این معانی اضافیه به واسطۀ این اعتبار متأخّر از وجود متعلقاتش است (چون در اضافه دوتا شرط است و دوتا ذات الاضافه باید باشد) و این دیگر صفت کمالیه برای خداوند متعال نیست (چون نبوده است و بعد پیدا می شود) و گاهی اوقات این معانی علم و نظائر اطلاق می شود و اضافه می شود مبادی این اضافات که منشأ این اضافات و متعلقات هستند. دیگر علم و نظائر به این اعتبار بر وجود متعلقات مقدّم است و دیگر مدخلیتی برای غیر خداوند متعال نیست در اینکه ذاتش کامل شود یا صفاتش (بلکه خود ذاتش به خودش کامل است و دیگر این طور نیست که غیر بیاید و مدخلیتی داشته باشد).

^۱ . منظومه، ج ۳، ص ۶۰۵.

أ مَا سَمِعْتَ مِنَّا أَنَّ الْعِلْمَ الْفِعْلِيَّ وَ هُوَ الْإِضَافَةُ
 الْإِشْرَاقِيَّةُ لَا يَسْتَدْعِي مُتَعَلِّقًا فَمَا ظَنُّكَ بِالذَّاتِي وَ
 الْإِجَادِ الْحَقِيقِي لَا الْمَصْدَرِي هُوَ الْوُجُودُ الْمُنْبَسِطُ
 الَّذِي هُوَ تِلْكَ الْإِضَافَةُ الْغَيْرُ الْمُسْتَدْعِيَّةُ لِلْمُتَعَلِّقِ. وَ
 فِي أَحَادِيثِ الْأَئِمَّةِ الْمَعْصُومِينَ مَا يُؤَيِّدُهُ كَقَوْلِ
 الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَهُ مَعْنَى الرَّبُوبِيَّةِ إِذْ لَا مَرْبُوبَ
 وَ حَقِيقَةُ الْإِلَهِيَّةِ إِذْ لَا مَأْلُوهَ وَ مَعْنَى الْعَالَمِ وَ لَا
 مَعْلُومَ الْحَدِيثِ.^١

«آیا از ما نشنیده‌ای که علم فعلی که اضافه اشراقیه
 است استدعای متعلق نمی‌کند» بلکه خود آن علم
 فعلی ایجاد متعلق می‌کند؟! حالا سراغ علم ذاتی و
 ایجاد حقیقی برویم؛ «[پس چگونه است ظن تو به
 علم ذاتی و] ایجاد حقیقی که حقیقت وجود است
 که وجود منبسط است، نه مصدری که به معنای
 انتساب به یک خارج باشد، آن وجود منبسطی که
 اضافه‌ای است که استدعای متعلق را نمی‌کند و آنچه
 که در احادیث ائمه معصومین علیهم السّلام هست
 این را تأیید می‌کند. همانند کلام امام رضا علیه السّلام
 که خداوند متعال معنای ربوبیت دارد در حالی که
 ربوبی نبود، حقیقت الهیتی را دارد در وقتی که

١. منظومه، ج ٣، ص ٦٠٥ و ٦٠٦.

مألوهی نبود و معنای عالمی دارد در وقتی که معلومی نبود» یعنی همان علم ذات به ذات اقتضای علم متعلقات را می‌کند گرچه در نشئه ماده هنوز اینها وجود پیدا نکرده‌اند.

غُرُّ فِي مَرَاتِبِ عِلْمِهِ تَعَالَى.^۱

إِذ - تَوْقِيتِي - يُكْشَفُ الْأَشْيَاءَ وَ لَمَّا كَانَ كَلِمَةً إِذُ
لِلْمَاضِي فَالْفِعْلُ مَاضٍ مَعْنَى أَدَّى بِصِيغَةِ الْمُضَارِعِ
لِتَصْوِيرِ مَا مَضَى فِي الْحَالِ.

«در زمانی - إِذ تَوْقِيتِيه است - که اشیاء کشف

شدند، کلمه «إِذ» برای ماضی است. پس فعل ماضی

است و به صیغه مضارع ادا شده شده تا اینکه ماضی

در حال معنا شود.

كَمَا فِي قَوْلِهِ كَمَا يُجْزَى سِنِمَارُ عَلَى أَنَّ الْفِعْلَ
فِي نَظَائِرِ الْمَقَامِ مُنْسَلَخٌ عَنِ الزَّمَانِ مَرَّاتٍ لَهُ تَعَالَى
إِذْ لِلْأَشْيَاءِ أَكْوَانٌ سَابِقَةٌ وَ الْوُجُودَاتُ الْمُتَرْتِبَةُ
الطُّولِيَّةُ كَمَرَائِي يَتَكَرَّرُ فِيهَا نُقُوشُ الْعَالَمِ بِأَجْمَعِهَا
مَرَّةً بَعْدَ أُولَى وَ كَرَّةً بَعْدَ أُخْرَى.^۲

شعری در مطول دارد:

مُجْزَى بَنُوهُ أبا الْغِيلَانَ عَنْ كَبِيرٍ *** وَ حَسَنُ فَعْلٍ كَمَا يُجْزَى سِنِمَارُ^۳

[یعنی فرزندان ابالغیلان به پدرشان، هنگامی که

۱. منظومه، ج ۳، ص ۶۰۸.

۲. منظومه، ج ۳، ص ۶۰۸.

۳. المطول، ج ۱، ص ۲۰.

پیر شده بود - در مقابل نیکوکاری اش - پاداش دادند همان‌طور که به سنّمَار پاداش داده شد. سنّمَار معمار رومی بوده که برای نعمان بن امرء القیس (یکی از پادشاهان بابل در عراق قدیم) در نزدیکی کوفه قصری به نام «خَوَرَنق» ساخت. اما چون ساخت کاخ تمام شد او را از فراز همان کاخ به پایین انداختند. حال اگر کسی دربارهٔ کسی خوبی کند و بدی ببیند می‌گویند: «**جزاه جزاه سنّمَار**» شاهد در این است که شاعر «**کما یجزی**» می‌گوید، درحالی که در قدیم جزا داده شد. چون می‌خواهد آن در «ماضی» را در زمان حال تصویر کند. بنابراین «یکشف» نیز دارای معنی «ماضی» است اگرچه به صورت فعل مضارع آمده است.]

تفصیل در مسند است یا مسندُألیه ... «این جزا تعرّی دارد، این جزا داده می‌شود» یعنی معنای حال است، «علاوه بر اینکه فعل در نظائر مقام، منسلخ از زمان است»؛ در ربوبیات منسلخ از زمان است چون زمان در ربوبیت معنا ندارد. «یعنی در وقتی که اشیاء برای خداوند به مرّات کشف می‌شوند» پس علم خداوند با این مراتب روشن و بیان می‌شود. «برای

اشیاء یک اکوان سابقه‌ای بوده است، وجودات سابقه‌ای بوده است، وجودات مترتبه طولیه مثل مرئی بوده‌اند که همه نقوش عالم در آن مرئی به دفعات و کثرات تکرار می‌شوند»، هر مرآتی نقش این را دارد و اگر یک مرآتی جلوی آن باشد نقش این را دارد و نقش آن مرآت را دارد، دوباره اگر یک مرآت دیگر در ثالث باشد نقش این را و نقش آن مرآت را و نقش این و آن مرآت را که در این است باز نقش این و آن را ... یعنی همین‌طور که هر کدام بالا می‌رود پایینی‌ها را هم دارد و در خود می‌گیرد.

فَهُوَ تَعَالَى يُشَاهِدُ مُوجُودَاتِ عَالَمِنَا الطَّبِيعِيِّ
 قَبْلَ وُجُودِهَا لَا مَرَّةً بَلْ مَرَّاتٍ قَدْ مَرَّاتٍ - حَالُ
 عَامِلُهَا وَ صَاحِبُهَا يُبَيِّنُ عِلْمُهُ - وَ تِلْكَ الْمَرَاتِبُ
 عِنَايَةٌ وَ قَلَمٌ وَ لَوْحٌ وَ قَضَا وَ قَدَرٌ وَ سِجِلٌّ كُونِ
 يَرْتَضَى أَيُّ هَذَا الْآخِرِ.^۱

«خداوند متعال موجودات عالم طبیعی را مشاهده

می‌کند قبل از اینکه وجود پیدا کند، نه یک مرتبه بلکه خداوند متعال مرآتی مشاهده می‌کند» که عرض شد در این یک مسئله‌ای هست. پس «ذا مراتب»

^۱ . منظومه، ج ۳، ص ۶۰۹.

حال است و عامل و صاحبش «يُبَيِّنُ عِلْمُهُ» است»
 یعنی درحالی که این مراتب علم خدا را بیان می کند.
 عاملش «يُبَيِّنُ» است و «عِلْمُهُ» صاحب این حال
 است. «در این مراتب این علم خداوند روشن
 می شود و علم این مراتب، عنایت و قلم و لوح است
 و قضا و قدر است و سَجَلٌ کون (دفتر وجود) که
 اخیر است.» حالا می گوید که این سَجَلٌ کون، اخیر
 است که این آخری را بعضی ها قبول نکرده اند مثل
 صدرالمتألهین ولی مورد رضایت مرحوم حاجی
 است.

و فِيهِ إِشَارَةٌ إِلَى أَنَّ بَعْضَهُمْ أَسْقَطَ سِجْلَ الْوُجُودِ
 عَنْ مَرَاتِبِ الْعِلْمِ.^۱

بعضی از اینها دفتر وجود را از مراتب علم
 انداخته اند.

گفته اند که خود سَجَلٌ وجود دیگر مراتب علم
 نیست؛ خودش وجود است لذا دیگر معنا ندارد علم
 باشد درحالی که خود همین هم یکی از مراتب علم
 حضوری پروردگار است.

و لَمَّا فَرَّغْنَا عَنْ تَعْدَادِ الْمَرَاتِبِ شَرَعْنَا فِي

۱. منظومه، ج ۳، ص ۶۱۰.

تَفْصِيلُهَا فَقُلْنَا فِي تَعْرِيفِ الْعِنَايَةِ مَا - مُبْتَدَأُ أَوَّلٍ -
مِنْ بَدَايَةِ الوجودِ إِلَى نَهَايَةِ لَهُ فِي الْوَاحِدِ - مُتَعَلِّقٌ
بِقَوْلِنَا إِنطِوَاؤُهُ وَ هُوَ مُبْتَدَأُ ثَانٍ.^١

وقتی از تعداد مراتب فارغ شدیم شروع به
تفصیل می‌کنیم و در تعریف عنایت گفتیم که - «ما»
مبتدای اول است - آنچه از بدایت وجود تا نهایت
وجود در واحد است، پیچیدگی‌اش - «انطِوَاؤُهُ»
مبتدای دومی است - از ابتدای وجود تا نهایت است
به آن علم عنایی می‌گویند.

علم عنایی علمی است که از ابتدای وجود تا
انتهای وجود در او پیچیده است که به آن همان علم
اجمالی می‌گویند، علم ذات به ذات که در آن گفتیم
که اینها می‌گویند که علم اجمالی است این علم
عنایی پروردگار است که بر همه علم‌ها متقدّم است.

و بِالْجُمْلَةِ كَوْنُ الوجودِ الْبَسِيطِ مُشْتَمِلًا عَلَى كُلِّ
الْخَيْرَاتِ عِنَايَةً - خَبَرُ الثَّانِي وَ الْجُمْلَةُ خَبَرُ
الْأَوَّلِ - وَ هِيَ عِنْدَ الْمَشَائِينِ صُورٌ مُرْتَسِمَةٌ فِي
ذَاتِهِ. وَ لَمَّا اعْتُبِرَ فِي الْعِلْمِ الْعِنَائِيِّ كُونُهُ سَابِقًا عَلَى
النِّظَامِ الْأَحْسَنِ وَ فِعْلِيًّا أَي مَنشَأً لِذَلِكَ النِّظَامِ قُلْنَا
فَالْكُلُّ مِنْ - بَيَانِيَّةٌ - نِظَامِهِ الْكِيَانِيِّ أَي عَالِمِ الْكُونِ

^١ . منظومه، ج ٣، ص ٦١٠.

يُنشَأُ مِنْ نِظَامِهِ الرَّبَّانِي أَيِّ عَالَمِ الْعِلْمِ.^۱

و بالجمله وجود بسیط که بر همه خیرات مشتمل است این عنایت است - این خبر دوم برای ما است و جمله خبر اوّل است - و علم عنایی نزد مشائین صور مرتسمه‌ای است که در ذات او است. از آنجایی که اعتبار شد علم عنایی سابق بر نظام احسن باشد و همین‌طور فعلی هم باشد، برای این نظام منشأ هم باشد، گفتیم که - این «مِنْ» بیانیه است - تمام عالم از نظام وجود خودش از نظام ربّانی یعنی عالم علم پیدا می‌شود.

همان‌طوری که عالم ربوبی دارای مراتبی است این عالم وجود هم دارای مراتبی است پس ما از مراتب عالم وجود، کشف می‌کنیم که عوالم ربوبی و علم ربوبی هم دارای مراتبی هست چون هرکدام از اینها به علم خدا برمی‌گردد پس هر عالمی یک علم جدایی برای خودش دارد بر طبق همان مشیّت خدا که تنازل پیدا می‌کند.

كَمَا قَالُوا الْعَالَمُ الرَّبُّوبِي فَسِيحٌ جِدًّا وَ مُرَادُهُمْ
نَشْأَةُ الْعِلْمِ. وَ فِي قَوْلِنَا هَذَا إِشَارَةٌ إِلَى أَنَّهُ لَا يُمَكِّنُ

۱. همان.

نِظَامٌ أَشْرَفُ مِنْ هَذَا النِّظَامِ الْمَشَاهِدِ - لِكُونِهِ ظِلًّا
لِلْجَمِيلِ عَلَى الْإِطْلَاقِ.^۱

همان‌طور که گفتیم عالم ربوبی خیلی وسعت
دارد و مرادِ نشئه علم است (علم پروردگار خیلی
وسعت دارد). در این قول ما اشاره است به اینکه
نظامی اشرف از این نظام مشاهد ممکن نیست چون
این سایه جمیل علی‌الاطلاق است.

چون علم خدا بوده است، این نظام پیدا شده
است و چون از آن علم اکمل نبوده است پس نظام
اکملی هم وجود ندارد این دیگر نظام اکمل می‌شود.

اللهم صل على محمد و آل محمد

^۱ . منظومه، ج ۳، ص ۶۱۰.